

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تذکر یک نکته مهم به عنوان تتمه بحث؛ مقتضای اصل در صورت نبود قرینه

مرحوم آخوند در کفایه بعد از بحث واجب معلق و منجز، یک بحثی را تحت عنوان تتمه بیان کرده‌اند که مناسب است آن بحث قبل از واجب معلق و منجز در همین جا مطرح شود، در همین بحث که آیا در جملات شرطیه، قید به هیئت برمی‌گردد یا به ماده، مناسب است اینجا ذکر شود. بعضی هم مثل صاحب کتاب محاضرات این را رعایت کرده‌اند و این بحث را در اینجا عنوان کرده‌اند، نه بعد از بحث واجب معلق و منجز، به عبارت دیگر از تتمه‌های این بحث است نه بحث دیگر. ایشان در این تتمه می‌فرمایند اگر در موردی برای ما از طریق قرائن یا راه‌های دیگر روشن شد که قید، به ماده یا هیئت برمی‌گردد، باید بر طبق آن عمل کنیم.

ما اثبات کردیم که ثبوتاً همانطور که رجوع قید به ماده امکان دارد، رجوع قید به هیئت هم امکان دارد. در مواردی که برای یکی از این دو طرف قرینه و شاهی در کار باشد، باید بر طبق آن قرینه عمل شود، لکن بحث در جایی است که امر دائر بین رجوع قید به هیئت یا رجوع قید به ماده است و ما قرینه و شاهی در مقام اثبات نداریم.

مثلاً فرض کنید در «صلّ وقت الزوال» این قید زوال و قید وقت، هم می‌تواند قید «صلاة» باشد و هم می‌تواند قید برای «وجوب» باشد. در مقام ثبوت، امکان رجوع قید هم به ماده و هم به هیئت وجود دارد.

اما در مقام اثبات ما شاهد و قرینه‌ای در رجوع قید به أحدهما نداریم. آیا اینجا یک اصل لفظی یا اصل عملی که یکی از این دو را معین کند وجود دارد یا خیر؟

لذا در این مورد بحث هم باید پیرامون مقتضای اصل لفظی بحث کرد، یعنی ببینیم از راه اصل لفظی أصالة الاطلاق چه می‌فهمیم؟ همچنین باید پیرامون اصل عملی بحث کرد.

مقتضای اصل لفظی

اما اصل لفظی؛ نظر مرحوم آخوند در کفایه این است که هیچ اصل لفظی که یکی از این دو را معین کند نداریم و در نتیجه باید سراغ اصول عملیه برویم.

کلام مرحوم شیخ و استدلال ایشان

مرحوم شیخ انصاری (قده) برحسب آنچه که در کتاب مطارح الانظار به عنوان تقریرات بحث ایشان آمده، نظر شریفشان این است که در دوران بین رجوع قید به هیئت و رجوع قید به ماده می‌فرمایند که ما یک اصل لفظی داریم و بر طبق آن اصل لفظی، باید قید به ماده رجوع کند و به هیئت رجوع نمی‌کند.

مرحوم شیخ برای این مدعای خود دو دلیل اقامه فرموده‌اند:

دلیل اول: فرموده‌اند ما یک اطلاق شمولى داریم، مربوط به هیئت است و یک اطلاق بدلى داریم، مربوط به ماده است. در چنین مواردی که یک قید داریم، نمی‌دانیم آیا این قید به هیئت بر می‌گردد، تا اطلاق شمولى هیئت از بین برود، یا این قید به ماده بر می‌گردد تا اطلاق بدلى ماده از بین برود، می‌فرمایند ما باید اطلاق شمولى هیئت را حفظ کنیم، هیئت را بر اطلاق خودش باقی بگذاریم و این قید، اطلاق بدلى ماده را از بین ببرد. در حقیقت مدعای مرحوم شیخ را یک صغری و کبری تشکیل می‌دهد. صغری این است که در ما نحن فیه، بین یک اطلاق شمولى و اطلاق بدلى تعارض است. ما نحن فیه یعنی در اینجا که یک قیدی داریم و نمی‌دانیم آن قید به ماده بر می‌گردد یا به هیئت، پس ما نحن فیه از موارد تعارض بین اطلاق شمولى هیئت و اطلاق بدلى ماده است. کبری این است که هر جا اطلاق شمولى با اطلاق بدلى تعارض کرد، باید اطلاق شمولى را حفظ کنیم و اطلاق بدلى را از بین ببریم.

حال باید مقداری کبری و صغری را توضیح دهیم، تا مراد مرحوم شیخ خوب روشن شود. قبل از توضیح، یک مطلبی خود مرحوم شیخ در بحث تعادل و ترجیح دارند که دیگران و متأخرین از شیخ، از ایشان تبعیت کرده‌اند و گویا در ما نحن فیه شیخ می‌خواهد نظیر همان مطلب را در اینجا پیاده کند. ما ابتدا آن مطلب را باید توضیح دهیم و بعد صغری و کبری شیخ را روشن و منقح کنیم، بعد ببینیم اشکالاتی که بر شیخ وارد است چیست؟

اما مطلبی که ایشان در تعادل و ترجیح فرموده است؛ اگر بین دو عموم و دو شمول تعارض پیدا شد، منشأ یک شمول، عموم و عام باشد و منشأ دیگری مطلق و اطلاق باشد و در حقیقت، تعارض بین عموم یک عام و اطلاق بین یک مطلق باشد، عموم عام بر اطلاق مقدم است.

اگر یک دلیلی بگوییم «اکرم کل عالم»، «کل» از الفاظ عموم است، این می‌گوید اکرام هر عالمی لازم است، خواه عالم عادل و خواه فاسق. در مطلق اگر مولا در کلام دیگری بفرماید «لا تکرّم الفاسق»، فاسق را اکرام نکن، فاسق اطلاق دارد به اطلاق می‌گوید خواه فاسق عالم باشد خواه فاسق غیر عالم باشد.

نتیجه این می‌شود بین این دو در «عالم فاسق» تعارض به وجود می‌آید. «اکرم کل عالم» به عموم دلالت دارد که باید هر عالمی را اکرام کنی، خواه آن عالم عادل و خواه فاسد باشد. پس عالم فاسق تحت این عموم عام است و وجوب اکرام شامل او می‌شود.

از طرفی «لا تکرّم الفاسق»، نمی‌گوییم «لا تکرّم العالم الفاسق»، اگر بگوییم «عالم فاسق» می‌شود عام و خاص مطلق، و بحثی ندارد. به صورتی که عام و خاص من وجه باشد بین این دو، وقتی می‌گوییم «لا تکرّم الفاسق»، این فاسق اطلاق دارد، هم عالم را می‌گیرد و هم غیر عالم را. در نتیجه «لا تکرّم الفاسق» می‌گوید اکرام عالم فاسق حرام است و جایز نیست. پس این «لا تکرّم الفاسق» از راه اطلاق می‌گوید، اکرام عالم فاسق حرام است. «اکرم کل عالم» به دلالت عام و کلمه کل، دلالت دارد بر اینکه اکرام عالم فاسق واجب است. پس در «دلالت عام و کلمه کل، دلالت دارد بر اینکه اکرام عالم فاسق واجب است. پس در «عالم فاسق» بین این دو دلیل که عالم فاسق» بین این دو دلیل که یکی بالعموم و دیگری بالاطلاق دلالت دارد، تعارض بوجود می‌آید. مرحوم شیخ فرموده در دوران بین عموم و اطلاق، عموم، مقدم است.

استدلال مرحوم شیخ بر این مطلب

مرحوم شیخ برای استدلال بر کلام خود می‌فرماید: دلالت عام بر عموم، یک دلالتی تنجیزی است، دلالت مطلق بر اطلاق، یک دلالت تعلیقی است. باز اینجا شیخ یک کبری دیگری را مسلم فرض کرده و آن این است که در دوران بین دو دلیل، یکی عنوان تنجیزی را دارد و دیگری عنوان تعلیقی را دارد، آن دلیل که دلالتش تنجیزی است بر دلیل دیگر مقدم است. چرا؟ در اینجا دلالت عام بر عموم، تعلیقی نیست، تنجیزی است. عام به دلالت وضعی، دلالت بر عموم دارد، «اکرم کل عالم» به دلالت وضعی بر وجوب اکرام هر عالمی دلالت دارد. اما در «لا تکرّم الفاسق»، دلالت «فاسق» به قرینه مقدمات حکمت است. فاسق اگر بخواهد اطلاقش ثابت شود، باید مقدمات حکمت جاری شود. یکی از مقدمات حکمت این است که قرینه‌ای برخلاف اطلاق نباشد. در مقدمات حکمت وقتی می‌گوییم مولا در مقام بیان باشد، در مقام اجمال و ابهام نباشد، یکی از مقدمات حکمت این است که مولا قرینه‌ای برخلاف آن اطلاق نیاورده باشد.

آنگاه مرحوم شیخ می‌فرماید پس دلالت مطلق بر اطلاق از راه قرینه و مقدمات حکمت است و معلق است بر آنکه قرینه‌ای بر خلاف اطلاق نباشد.

دلالت عام بر عموم تنجیزی است و بر چیزی معلق نیست. دلالت مطلق بر اطلاق معلق است بر اینکه قرینه‌ای بر خلاف نیاید و چیزی که صلاحیت برای قرینیت داشته باشد در کار نباشد.

اگر یک چیزی که صلاحیت برای قرینیت دارد، نه اینکه حتماً قرینه باشد، اگر یک چیزی يصلح للقرینة باشد، این جلوی اطلاق را می‌گیرد و نمی‌گذارد اطلاق در کار باشد. اما دلالت عام، تنجیزی است، چون به دلالت وضعیه لغویه دلالت دارد. بعبارة آخری؛ در اطلاق یکی از مقدمات حکمت این است که چیزی که صلاحیت برای قرینیت داشته باشد، در کار نباشد، در حالی که در عام، خود عام صلاحیت برای قرینیت دارد.

لذا عموم عام بر اطلاق مطلق، تقدم دارد و این قاعده‌ای است که در خیلی از جاهای فقه به درد می‌خورد. گاهی اوقات روایات با هم تعارض می‌کنند، یک روایت به عموم وضعی عام دلالت دارد و روایت دوم به اطلاق دلالت دارد، اگر گفتیم در تعارض بین عموم و مطلق، عموم مقدم است، خیلی از جاها مشکل ما حل می‌شود.

بعبارة آخری؛ عام ورود بر اطلاق دارد. وقتی عام صلاحیت برای بیانیت دارد، موضوع آن را از بین می‌برد و نمی‌گذارد مطلق تشکیل شود. در دوران بین تخصیص و تخصص، آنجا جهت دیگری هم مدنظر است، در «أکرم العالم»، جاهل تخصصاً از آن خارج است، یعنی بیشتر تحت عنوان متعلق می‌آید، متعلق حکم اصلاً شامل این فرد نمی‌شود. در «أکرم العالم»، عالم، شامل فاسق می‌شود. اگر مولا گفت «لا تکرّم العالم الفاسق» این مخصص آن است، اما اگر مولا گفت «لا تکرّم الجاهل»، جاهل تخصصاً از آن خارج بوده، یعنی یک عنوانی که از حیث معنا شامل این مصداق نمی‌شود.

اما اینجا بحث در مدلول نیست که بگوییم این بحث یک معنایی دارد بنام عالم، عالم شامل جاهل نمی‌شود. اینجا بحث دیگری است و آن اینکه کیفیت و طریق دلالت مد نظر است، کیفیت دلالت در عام، تنجیزی است، کیفیت دلالت در مطلق، تعلیقی است و معلق بر چیزی است که صلاحیت برای بیانیت نداشته باشد، اما عام صلاحیت برای بیانیت را دارد. این مطلبی است که مرحوم شیخ در بحث تعادل و تراجیح دارد، و به این بیان می‌فرمایند در دوران بین عموم و اطلاق، عموم مقدم است. بعد شبیه همین مطلب را در ما نحن فیه پیاده کرده‌اند، فرموده‌اند در ما نحن فیه که دوران بین رجوع قید به هیئت و رجوع قید به ماده است، تعارض بین اطلاق شمولی و بدلی است.

مثلاً در «إن جاءک زید فأکرّمه»، اینجا شک می‌کنیم قید، قید هیئت (وجوب) است یا قید خصوص ماده (اکرام) است. مرحوم شیخ می‌فرماید اینجا هیئت، اطلاق شمولی دارد، یعنی مولا وجوب را متوجه اکرام کرده فی جمیع الاحوال، اطلاق شمولی یعنی این وجوب، شامل هر فردی از افراد فی جمیع الحالات می‌شود. یعنی اکرام وجود دارد، چه زید نشسته باشد چه ایستاده، چه زید بیاورد یا نیاید، چه زید به شما احترام کند یا نکند. فی جمیع الاحوال این وجوب هست. اطلاق شمولی یعنی اکرام شامل جمیع افراد می‌شود علی جمیع التقادیر.

اما ماده که عبارت از «اکرام» است، اطلاقش بدلی است، یعنی حکم تعلق پیدا کرده به «کل فرد فرد علی سبیل البدلیة»، یعنی «فی حالة واحدة»، حکم شامل یک نفر می‌شود نه شامل دو فرد. مثلاً «إکرام» شامل سلام کردن، إطعام کردن، پول دادن، ایستادن به احترام او و غیره می‌شود، حال بگوییم مولا تمام مصادیق اکرام را می‌خواهد، وقتی مولا می‌فرماید «إن جاءک زید فأکرّمه» به تمام مصادیق اکرام نظر دارد.

می‌گوییم خیر، همه مصادیق را به نحو بدلیه، یعنی اگر این آمد بقیّه لازم نیست، اگر آن یکی آمد بقیّه لازم نیست، هر فردی که بتواند بدل جمیع مصادیق دیگر شود، آن مورد نظر مولا است. این می‌شود اطلاق بدلی.

اینجا مرحوم شیخ می‌فرماید: وقتی می‌گوییم «أکرم»، یعنی هیئت (وجوب) اطلاق دارد، اطلاق شمولی هیئت (وجوب) الإکرام فی جمیع الأزمنة و فی جمیع الأمکنه و فی جمیع الحالات این اطلاق باقی است. اما خود اکرام که ماده است، اطلاق بدلی دارد، و

شیخ فرموده در تعارض بین اطلاق بدلی و اطلاق شمولی، همانطور که در تعارض بین عام و مطلق، عام را مقدم می‌کردیم، اینجا هم همینطور است.
علت این امر، توضیح می‌خواهد که عرض خواهیم کرد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ